



گرچه می‌دانیم نگرستن به اثری واحد و تحلیل مثلاً
صحنه‌ای گاهی بعضی شباهت‌ها ناگزیر است، اما
اقتباس یا توارد یا هر چه مسئله همه این نیست. مهم
برای ما که نمی‌خواهیم وارد هر گونه جدل قلمی
اصحاب قلم بشویم - نگرش‌های متفاوت به اثری
واحد است، پس تا این نگرش‌ها بتوانند در مجموع
کارنامه‌کنار هم و گاه حتی در تقابل با هم قرار گیرند
این یادداشت را به چاپ می‌سپاریم امید که از این
پس همه دوستان تنها در بند تبیین و یا تحلیل و یا
تاویل باشند و گسترش دادن به این دریچه‌های
تنگی که روبه جهان ادب معاصر گشوده‌ایم.

باز هم داش آکل

شاپور جورکش

بدون این که از وصلت مرجان خم به ابرو بیاورد، مرجان
را به خانه بخت می‌فرستد.
زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه هدایت، شاپور جورکش، بهار
نشر آگاه، صص ۱۱۷-۱۱۶. ۷۷

عشق مرجان، داش آکل را دگرگون می‌کند و به مدت هفت
سال زندگی‌اش را تغییر می‌دهد.
«بازخوانی»، کارنامه، صص ۷۴.

مدت پنج سال، داش آکل در برخورد با مرجان، از حمایت
این روح زنانه برخوردار می‌شود و روح تلطیف‌شده
داش آکل برای مدتی از درگیری... در امان است.
«زندگی، عشق»، صص ۱۲۱

در شماره هفتم کارنامه مقاله‌ای با عنوان بازخوانی داستان
داش آکل چاپ شده بود که بدون ذکر مأخذ، برداشت‌ها و
دریافت‌های کتاب زندگی و مرگ از دیدگاه هدایت را مطرح
کرده بود که ذکر چند نمونه از آن ضروری به نظر می‌رسد:
داش آکل... اما در لحظه سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده
زندگی یک دختر، یعنی در لحظه تصمیم‌گیری در مورد
ازدواج او خم به ابرو نمی‌آورد و بلکه برعکس با نهایت
خونسردی مشغول تهیه جهاز و جشن عقدکنان می‌شود.
«بازخوانی داستان داش آکل»، کارنامه شماره ۷، صص ۷۴

داش آکل... اما کوچکترین مداخله‌ای در سرنوشت
سیاهی که در انتظار مرجان است نمی‌کند... برعکس با
خونسردی ریاکارانه‌ای به تهیه جهاز مشغول می‌شود... و

دش آکل سرانجام... آگاهانه برای ازدواج مرجان اقدام می‌کند و... بی توجه به فرجام غم‌انگیز زندگی مرجان فقط به حال خود دل می‌سوزاند...

«بازخوانی»، کارنامه، ص ۷۸.

دش آکل حالا که به دست خود به وسوسه ازدواج با مرجان پایان داده... دیگر به زندگی او نمی‌اندیشد. او از طرفی به حال خود دلسوزی می‌کند...

«زندگی، عشق»، ص ۱۱۷.

کدام ارزش‌ها و کدام اهداف انسانی در این شیوه زندگی وجود دارند که بنابه بعضی تأویل‌ها، دش آکل برای برگشت به آنها از عشق مرجان صرف نظر می‌کند؟ این نوع زندگی کدام ارزش‌ها را نمایندگی می‌کند که به خاطر حفظشان باید از عشق گذشت؟

«بازخوانی»، کارنامه، ص ۷۶.

در حماسه اینه‌یثد اینه قهرمان اسطوره‌ای... خود را موظف می‌داند که از دامان عشق دیدو بگریزد تا شهر رم را پایمیزی کند. دش آکل در فرار خود چه رسانی را به عهده دارد؟... دش آکل در عرصه تنگ کینه‌کارستم چه جولانی خواهد داشت؟

«زندگی، عشق»، ص ۱۱۸.

همچنین در زمینه نقد ارزش‌های مردانه در تأویل‌های متداول از داستان دش آکل، من به عنوان خواننده و منتقد دارای نگرش زنانه به نکاتی انگشت گذاشته‌ام که منتقدان با پیش‌مردانه یا نئیدانه یا بی‌توجه از کنارشان گذشته‌اند. از جمله ارزش‌های مردانه‌ای همچون لوطی‌گری، ناموس‌پرستی، غیرت، قیومیت، جوانمردی، پرهیز از زن و عشق، ناظر اموال زنان بودن و نقد آنها. من به این مفاهیم با نگاه متفاوتی نگریده‌ام و در واقع تأویل من واژگون‌گونه‌ای است از تأویل‌های مسلط «مردانه».

«بازخوانی»، کارنامه، ص ۶۵.

دش آکل در واقع حامل و نمودار همه صفات دلخواه و سنی مرد ایرانی است. عنصرهای شخصیتی او غیرت، ناموسی، خشوش‌نوشی، رفیق‌داری، بذل و بخشش، دستگیری، خشوش‌باشی... سلطه‌جویی، نگرش

مردسالارانه به زن... زن را زنجیر مرد دانستن... است. اما هدایت نقش و عمل «دش آکل پهلوان» را نقی می‌کند.

«زندگی، عشق»، ص ۱۰۹.

دش آکل به خاطر همین حس آزاد بودن و مسئولیت نداشتن... از ازدواج با مرجان تن زد. اکنون که آزادی‌اش را دوباره به دست آورده است دیگر حس خوش گذشته را ندارد... برخلاف گذشته که... در شهر هیچ لوطی پیدا نمی‌شد که ضرب سستش را نچشیده باشد... این بار آنقدر از نظر جسمانی تحلیل رفته...

«بازخوانی»، ص ۷۶-۷۷.

این احساس آزادی در عین حال به فراغت از قیومیت خانواده حاجی... سلب مسئولیت او از سرنوشت مرجان و فرار از عشق او نیز دلالت دارد. اما... حالا دش آکل نه آزادی مورد ادعای خود را دارد و نه... او که پیوسته در عرصه نبرد... ضرب شست [اش] به مردانگی و پهلوانی شهره شهرش کرده... حالا می‌بیند که آن آزادی که از آن دم می‌زد بر باد رفته...

«زندگی، عشق»، صص ۱۱۸ و ۱۱۱.

از زاویه نگاه من به این داستان و برخلاف نظر دش آکل، عشق مرجان نبود که او را کنت بلکه مجموعه‌ای از آداب، سنن و باورهای زنانه و اجتماع... او را به سمت نقی این عشق و بازگشت به آیین منسوخ لوطی‌گری و در واقع به سوی مرگ سوق داد.

«بازخوانی»، ص ۷۳.

گذشته از این که شخصیت پهلوانی دش آکل ساخته و پرداخته جامعه است... برخورد و رفتار او با عشق نیز ساخته و پرداخته سنت‌های ویرانگر است... طوطی و قنسی که در انتهای داستان روبروی مرجان قرار می‌گیرند... دلالت بر وضعیت مردی دارد که شرایط و سنت‌ها او را احاطه کرده است.

«زندگی، عشق»، صص ۱۲۵ - ۱۱۴.

اشک‌های مرجان در سطر پایانی بار دیگر اندوه خاموش و مظلومانه قربانی اصلی داستان... او در تمام ماجرای این نقل و انتقال تماشاگری ستم‌بیده و خاموش است.

«بازخوانی»، ص ۷۸.

مرجان... تنها اشک می‌ریزد... در انتهای داستان مرجان را می‌بینیم که روبروی قفس طوطی نشسته است. شاید سن و تجربه مرجان هنوز اجازه نمی‌دهد که آگاهانه متوجه باشد در وصلتی که کرده چه سرنوشتی در انتظار اوست. در تصمیمی که برای او گرفته‌اند، او تماشاگری ساده است. «زندگی، عشق»، صص ۱۲۳-۱۱۶.

عاشق شدن تضاد لایه‌های مختلف شخصیت داش آکل را تشدید می‌کند و از این رو بحرانی را در درون او ایجاد می‌کند. این بحران شب‌ها آشکار می‌شود... اگر مانند برخی روانشناسان معتقد باشیم که انسان میان زندگی خود آگاه و زندگی ناخودآگاهش دویازه شده است، آن‌گاه در می‌یابیم که داش آکل هنگام شب... به ناخودآگاه نزدیک می‌شود.

«بازخوانی»، ص ۷

در وجود داش آکل دو پاره متضاد در تقابل قرار می‌گیرند... روزها «وجود لغیره» داش آکل در نقش پهلوانی... زندگی می‌کند و شب‌ها «وجود دلفنسه» او بر ضد پهلوان طغیان می‌کند.

«زندگی، عشق»، صص ۱۲۴-۱۱۰

با توجه به این که «ادبیات ساخت خودش را می‌شکند» می‌توان نشان داد که مرجان شخصیت به ظاهر فرعی و حاشیه‌ای داستان از نخستین لحظه حضورش در زندگی داش معروف شیراز تا پایان زندگی او تأثیر شگفت‌انگیز و قطعی خود را بر شخصیت محوری داستان و سرنوشت او باقی می‌گذارد... این یکی از تناقض‌های این متن است.

«بازخوانی»، صص ۶۹ و ۶۵

... بر اساس الگوی سنتی زن ایرانی، که زن باید... گنگ و خاموش باشد و فقط به اندازه یک نظر مجاز باشد که از پرده بیرون بیاید. اگر داش آکل هم از مرجان اطلاعات بیشتری داشته باشد، دست‌کم خواننده در جریان نیست. اما مرجان تا آخر بر کل زندگی داش آکل داستان سبیه می‌افکند...

«زندگی، عشق»، صص ۱۱۱-۱۱۰

... به عنوان مثال، در نرده‌های گذشته داش آکل نماد «لوطی با

معرفت» و «کاکارستم» لات گردن کلفت و قلدر» معرفی شده‌اند. و به تبع چنین تحلیلی منتقدان به ستایش داش آکل و لوطی‌گری جوانمردانه پرداخته‌اند... تحسین‌کنندگان لوطی‌گری در فرهنگ مردانه ایران به خشونت درونی این پدیده بی‌توجه بوده‌اند...

«بازخوانی»، صص ۶۵-۶۴

متأسفانه در مورد داش آکل... سوء تفاهم بسیار پدید آمده است و منتقدانی که نتوانسته‌اند از طریق نشانه‌هایی که هدایت در داستان به جا گذاشته دیدگاه او را به درستی بشناسند، شخصیت داش را مورد تأیید هدایت فرض کرده‌اند و صرف نام «داش»... برای آنان کافی بوده که تصور کنند هدایت جانبدارانه از او سخن می‌گوید.

«زندگی، عشق»، صص ۱۲۴-۱۲۲

لباس‌های قدیمی داش آکل... به عنوان جنسی عتیقه مورد طمع ملاسحق قرار می‌گیرند که... می‌گوید: «این چیه که پوشیدی؟ این از حلق و رافقاده. هر وقت نخوایستی من خوب می‌خورم». این نشانه‌ها... نشان‌دهنده سر آمدن عصر لوطی‌گری است.

«بازخوانی»، صص ۷۵

این اشاره به لباس نو داش آکل گذشته از آن که طمع ملاسحق را بیان می‌کند... بر زوال و انقراض سنت‌های داش آکلی دلالت دارد.

«زندگی، عشق»، صص ۱۲۲

در پایان داستان، مرجان را می‌بینیم که با شنیدن این جمله داش آکل از زبان لوطی‌اش... اشک از چشمانش سرازیر می‌شود. به این ترتیب او خود را در این فاجعه غم‌انگیز مردانه مقصر می‌یابد... و در پایان... غمی به غم‌های مرجان می‌افزاید... برخلاف داش آکل که آگاهانه مسیر زندگی و حتی به نوعی مرگش را تعیین می‌کند...

«بازخوانی»، صص ۷۸-۷۷

در انتهای داستان، مرجان را می‌بینیم که روبروی قفس لوطی نشسته است - جمله داش آکل... بازی سهمگین بر دل مرجان می‌گذارد... شاید هم با این جمله بار گناهی

ناکرده را به گردن می‌گیرد، بدون آنکه بداند مرگ داش آکل
کیفری است... به کفران عشق.

«زندگی، عشق» صص ۱۲۵-۱۲۳.

بگذریم که به گواهی ده‌ها مورد نظیر، چارچوب مقاله
«بازخوانی» قبلاً در مقاله «کفران عشق» از کتاب زندگی، عشق و
مرگ از دیدگاه هدایت مطرح شده، اما در مقاله بازخوانی مطالب
دیگری هم طرح شده که ندیده گرفتن آن‌ها می‌تواند به رشد
باورهای غلط منجر شود:

آیا اگر عشق داش آکل به مرجان ویژگی‌های «مردانه»
نداشت، او می‌توانست و راضی می‌شد که معشوق را با
گفتن جملاتی چنین محزون و دلخراش تا پایان عمر
ببازارد؟

«بازخوانی»، ص ۷۸.

اگر نویسنده محترم آن مقاله معتقدند که مرد باید با
ویژگی‌های «زنانه» به زنی عاشق شود، این نوع استنتاج از آنجا
سرچشمه می‌گیرد که ایشان معتقدند:

دربارۀ تغییر خلق مردان بر اثر عشق زن بسیار شنیده‌ایم.
مردانی که پیش از عاشق شدن به داشتن صفات «مردانه‌ای»
چون انعطاف‌ناپذیری، سخت‌پزنی، جنگاور، خشک و
خشن، قاطع و... معروف بوده‌اند، پس از عاشق شدن
صفات «زنانه‌ای» چون آرام و ملایم، مهربان، دلسوز، صلح
طلب، نرم‌خو، انعطاف‌پذیر... را کسب کرده، از
ستیزه‌خویی دست برداشته و آرامش طلب شده‌اند.

«بازخوانی»، ص ۷۵.

اگر مهربانی، دلسوزی و نرم‌خویی، ذاتاً «صفات زنانه»
هستند، پس آقایان گاندی، سپهری، مشیری، رولان... زن
بوده‌اند؟ و زنانی با آن‌کینه و قساوت اسطوره‌ای مثل تائیس،
افروdit، هرا، و رفتار قتال‌شان فقط یک پدیده غربی هستند؟
پس آدم‌هایی مثل هند جگرخوار، سودابه و زلیخا اصلاً در
جهان نبوده‌اند و آن همه حکایت‌های قساوت نامادری صرفاً
قصه‌اند؟ پس تا گور باید می‌سرود: مردان ستمگرند، زنان اما
مهربانند، به جای آنکه: مردمان ستمگرند، انسان اما مهربان
است؟

بعد از چاپ کتاب زندگی، عشق... سه مقاله در روزنامه زن،
مجله آدینه و کارنامه چاپ شد که هر کدام به شکلی از کتاب

متأثر بودند - بدون آنکه ز کتاب ذکری به میان آورند. و این
خود باعث خوشحالی است چون نشان‌دهنده این است که
بالاخره هدایت بعد از هفتاد سال به ارزش‌های واقعی خود
نزدیک می‌شود.

در مورد مقاله «بازخوانی» - چه آنجا که نقش لوطی‌ها را در
زندگی روزمره گذشته به کلی نفی می‌کند، چه آنجا که در ذکر
دلایل داش آکل در پرهیز از ازدواج مطالب را بدون ذکر مأخذ
نقل می‌کند... حرف بسیار است. اما نکته اصلی که باید بر آن
مکث شود و دلیل اصلی نوشتن این سطور بوده است این که
ایشان نوشته‌اند:

در مورد متون ادبی گذشته باید گفت که نویسنده
نمی‌توانسته است ارتباطات انسان‌های دوران خویش را
آن‌گونه ببیند که خواننده امروز می‌تواند به یاری فهم‌ها و
دریافت‌های امروزی دریابد. یعنی یک اثر ادبی در
دوران‌های مختلف و برای خوانندگان مختلف معنای
مختلفی در بر دارد. «خوانندگان آزادند که متن را با
نظام‌های معنا مرتبط سازند و قصد مؤلف را فراموش
کنند.»

«بازخوانی»، ص ۶۴.

گذشته از آن که در چند سطر بالا قسمت آخر به هیچ وجه
توضیح قسمت اول نیست، گفتمی است که آنچه را نویسنده
محترم فکر می‌کنند «به یاری فهم‌ها و دریافت‌های امروزی»
دریافته‌اند، برعکس همان چیزی است که مورد نظر صادق
هدایت بوده است. و هدایت، همان‌طور که در کتاب زندگی،
عشق و مرگ از دیدگاه هدایت با دلایل مکفی نشان داده شده،
دقیقاً شخصیت داش آکل را نفی می‌کند، عشق مرجان را ارج
می‌نهد، و با طنز و تمسخر به سنت‌ها و آداب و رسوم جامعه
داش آکلی می‌نگرد و با چشم باز و آگاهانه این داستان را در رد
سنت‌های ویرانگر چارسوق بازار می‌نویسد. و ما اگر همت کنیم
و فقط «قصد مؤلف» را دقیقاً درک کنیم، نه تنها به جامعه
لوطی‌پسند، بلکه به نویسنده‌ای که عمری را صرف
درشت‌نمایی آن معیارها کرده، دین خود را ادا کرده‌ایم.

با توجه به چند سطر ذکر شده بالا، که آگاهانه یا ناآگاهانه،
مثل همه نقدهای پیشین، در پی وارونه جلوه دادن معیارهای کار
هدایت است. باید گفت با این نگرش و واژگون‌نمایی نه
می‌توانیم ارزش‌های کار هدایت را کمرنگ کنیم - چون بالاخره
فهم جامعه پیوسته در یک حد محدود نمی‌ماند - و نه می‌توانیم
ارزش‌های دیگری را پرنرنگ کنیم. □